

گذار به دولت - ملت

نگاهی به شرایط جامعه و سیاست ایران و تحولات پیرامون آن

احمد بستانی

استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه خوارزمی

مهم‌ترین گذار مادر این شرایط چیست؟ ضروری‌ترین گذار ما چیست؟

جامعه و سیاست ایرانی در شرایط گذار است. هر چند مفهوم «گذار» امروزه بسیاری از دلالت‌های قرن بیستمی و مدرن خود را فراموش کرده و دیگر الزاماً ناظر بر فاصله خطی میان دو نقطه در تاریخ یک جماعت نیست، با وجود این، با اطمینان می‌توان گفت تحولات کلان در فضای جهانی شده موجب تلاطم در جوامعی چون ایران نیز شده است. به بیان دیگر مادامی که پدیده جهانی شدن در جریان است، گذار جوامع به اصطلاح «پیرامونی» امری است ناگزیر و حرکتی مداوم. این گذار البته ممکن است عوارض جانبی و حتی بحران‌هایی همه‌جانبه در پی داشته باشد. جهانی شدن به مثابه مهم‌ترین پدیده عصر جدید، بویژه هنگامی که با دیگر پدیده‌های نوین مانند گسترش دنیای سایبری همراه شود، نه تنها کشور ما بلکه حتی جهان غربی را با گذارهایی پیچیده مواجه ساخته و در نتیجه آن بحران‌ها و آسیب‌هایی بر آن تحمیل کرده است.

اما مهم‌ترین گذار ما چیست؟ در این جستار کوتاه بر این نکته تأکید خواهیم داشت که ضروری‌ترین گذار ما گذار به «دولت - ملت» است. البته ایران به مثابه جامعه‌ای پیچیده و متحول با گذارهای فراوانی دست به گریبان است اما به گمان نگارنده، ام‌المشکلات ما همانند فقدان نظریه‌ای برای ملت و دولت ایرانی است. در فقدان چنین نظریه‌ای گاه عناصری دیگر جای مفهوم کلیدی ملت - دولت را گرفته است و گاه درکی غریزی و پیشا - مدرن از مفهوم ملیت ایرانی مبنای قرار می‌گیرد که به رغم اهمیت آن برای نیازهای جهان پیچیده امروز فاقد تناسب و کارایی است.

برخی پژوهشگران حوزه ملی‌گرایی نشان داده‌اند که برخی جوامع دارای درکی کهن از ملیت هستند، حتی پیش از آنکه واژه «ملت» و نظریه آن در سده‌های اخیر تداول یابند. به جرأت می‌توان ایران را یکی از بارزترین مصادیق این دسته جوامع دانست. دست‌کم از زمان ساسانیان مفاهیم ایران و ایران‌شهر در میان نخبگان ایرانی تداول داشته است و بر تمام حوزه سرزمینی ایران اطلاق می‌شده است. این درک البته به دلیل ابتدایی بر عناصر دنیای قدیم، امروز نیازمند بازنگری و بازسازی در صورت محتوایست. با این حال، نمی‌توان در این بازنگری به این سابقه کهن و غنی تاریخی و تمدنی بی‌اعتنا ماند. یکی از مهم‌ترین الزامات گذار به ملت - دولت مدرن یکپارچگی یا ادغام اجتماعی است. هر چند عناصر یکپارچگی ایرانیان از قرون گذشته وجود داشته است، اما تحولات جهان معاصر ایجاب می‌کند که درکی جدید از هویت ملی ایرانی عرضه کنیم تا ضمن برخورداری از مزایای قدمت تاریخی، برای الزامات و نیازهای انسان معاصر نیز پاسخ مناسب داشته باشد. چنین درکی البته مستلزم برخورداری از یک «نظریه سیاسی» به معنای دقیق کلمه است تا با ابتدایی بر آن بتوان این مفهوم ملیت ایرانی را با خوانی و بازسازی کرد. به بیان دیگر، به نظریه‌ای سیاسی نیازمندیم که بتواند بر مبنای آن همبستگی سنتی را که البته دیری است پایه‌های آن لرزان شده است، به ادغام اجتماعی مدرن تبدیل کنیم.

هر نظریه‌ای در باب ملت و ملیت بدون بحث از دولت و پیوند وثیق آن با ملت در سیاست مدرن بی‌حاصل خواهد بود. پژوهشگر اندیشه سیاسی لاجرم باید ملت و دولت را در پیوندی وثیق مورد درک قرار دهد. آنچه در سیاست معاصر

حاکمیت مردمی خوانده می‌شود در حقیقت چیزی جز تعیین سرنوشت یک ملت بر خویش نیست. درک این نکته برای ما از این حیث اهمیت دارد که در تاریخ ایران همواره، به تعبیر همایون کاتوزیان، شکافی عمیق میان ملت و دولت وجود داشته است. این شکاف، که به شکلی دیگر در سیاست معاصر ایران تبلور یافته است، مانعی است جدی بر سر تدوین مفهومی منسجم و کارآمد از دولت - ملت مدرن. برخی از صاحب‌نظران فرهنگی ترجیح می‌دهند درک خود از ملت و هویت ایرانی را فارغ از هر گونه پیوند با سیاست و نظریه حاکمیت تدوین کنند. از سوی دیگر، همواره برخی سیاستمداران می‌پندارند که تدوین و تبیین هویت جمعی ایرانیان وظیفه اهالی سیاست است. هر دو تلقی اگر نه بر خطا بلکه ناقص و نادرست است.

ضرورت تدوین نظریه‌ای برای دولت - ملت در دو سطح مهم قابل بحث است.

سطح اول سطح «ایدئولوژی» سیاسی است. در این سطح عناصری چون یکپارچگی ملی (در سطح ملت) و مشروعیت بخشی (در سطح دولت) اهمیت دارند. هر ملتی و هر دولتی به یک ایدئولوژی نیاز دارد که الزامات عناصر عقلی و استدلالی مبتنی نیست، بلکه به تقویت احساسات و عواطف و اقناع شهروندان می‌پردازد. در این سطح دفاع از ایده ملت الزامی‌ترین بر داده‌های دقیق تاریخی و استدلال متقن فلسفی سیاسی نیست. زیرا با عناصر غیر عقلانی حیات جمعی شهروندان مرتبط است. عناصری چون افتخار، اقتدار، پرچم، گذشته تاریخی، ساختار اسطوره‌ای و مانند آن همگی بر وجه ایدئولوژیک ملت استوارند. ملت و دولت برآمده از آن در این معنا امری ضروری برای هر جماعت تاریخی است (Ricoeur ۱۹۸۶: ۲۴۲).

در نظریه‌های سیاسی قرن بیستم و یکم سهمی اساسی برای عواطف، احساسات، هیجانات و در مجموع سائقه‌های غیر عقلانی شهروندان در نظر گرفته شده است و سیاست امروزین دیگر الزاماً سیاست عقلانی نیست. اگر یک نماد، شخصیت، واقعه و اسطوره بتواند کارکردی مثبت همچون حس تعلق به کشور یا ضرورت فداکاری ایفا کند، جوامع می‌توانند از چنین عناصری بهره‌گیری کنند. هر چند دموکراسی‌های مدرن همگی بر حاکمیت مردمی استوارند، اما از لحاظ تاریخی بسیاری از آنها به نحو دموکراتیک ایجاد نشده‌اند (Fukuyama ۲۰۱۸: ۱۳). به بیان دیگر، لزومی ندارد که درک ما از هویت تاریخی و ملی بر عناصری یکسره دموکراتیک، عقلانی و حقوق بشری مبتنی شده باشد. در کشورهای چون ژاپن و کره حس قوی هویت ملی و تعلق تاریخی موجب تحکیم این جوامع شده است و همین حس، که الزاماً با معیارهای امروزی بر عقلانیت و حقوق بشر مبتنی نبوده است، راه را برای توسعه اقتصادی و سیاسی آنها در دنیای مدرن فراهم آورده است.

پس وجود عناصر غیر عقلانی در حیات اجتماعی به خودی خود منفی و مذموم نیست. اما اگر آگاهی جمعی تنها در این عناصر غیر عقلانی خلاصه شود آن‌گاه باید احساس خطر کرد. یک جامعه بسامان میان عناصر عقلانی و غیر عقلانی توازن برقرار می‌سازد و سهم هر یک را ادغام می‌کند. دقیقاً همین دلیل است که حیات جمعی انسان ایرانی رانمی‌توان تنها در عنصر ایدئولوژیک خلاصه کرد و باید سطح دوم را هم با دقت پی گرفت.

اما سطح دوم سطح نظریه سیاسی است. در این سطح واقع‌گرایی سیاسی و الزامات سیاست ملی در وجه داخلی و خارجی از اهمیت برخوردار است. نیاز به تقویت و نظریه‌پردازی درباره ملت و دولت متناسب با آن از این منظر نیز اهمیت اساسی دارد حتی اگر در سطح نخست احساس هم‌دلی نداشته باشیم. مفهوم مصلحت عمومی به مثابه معیاری برای فهم و ارزیابی کنش‌ها و تصمیمات در حوزه‌های مختلف نیازمند پردازشی جدید است. حکمای علم سیاست از یونان باستان تا کنون مصلحت عمومی را دغدغه اساسی فن سیاست و موضوع توجه دانش سیاسی دانسته‌اند. امروزه این مفهوم در قالب اصطلاح «ملت» و منافع